

ترجیح می‌دهیم که **سؤال اصلی** را در آغاز **این‌گفت‌وشنود مطرح کنیم**. آیا کوروش به شکلی که در ۵۰ سال اخیر معرفی و تبلیغ شده است، وجود خارجی دارد یا خیر؟ یک عده معتقدند که این شخصیت کاملاً ساختگی است و از اساس وجود ندارد و یک عده هم می‌گویند وجود دارد منتنه که به ترتیبی که معرفی می‌شود. کدام نظر به واقعیت نزدیک است؟

مسئله تاریخ و گذشته هر مملکت، مربوط به اهالی آن مملکت است و باید در توارخ خود آن کشور به دنبال هزار سال کمتر یا بیشتر سابقه تمدنی، این مملکت در گذشته پادشاهان و سلطینی اعم از خوب و بد، ضعیف یا قوی داشته که مدتی بر ملت مسلط بوده‌اند و آمده‌اند عبرتی به جا گذاشته‌اند. این قاعده در زمانی صادق است که ما تاریخمان را خودمان بنویسیم. کوروش در حدود ۵۷۰ سال قبل از میلاد مسیح در ایران حکومت می‌کرده است، اما ما جز چند خشت یا سنگ‌نوشته، چه منابعی دربرابر او در اختیار داریم؟ تاریخ اندکی هم که از آن موقع درباره کشور ما باقی مانده، نوشته یونانی‌هاست. اگر بگویم این ماجرا در تورات هم قید شده است، بلافصله این سؤال پیش می‌آید که آیا در توراتی که خوانند بر حضرت موسی(ع) نازل کرد یا توراتی که خاخام‌ها نوشته‌اند؟ اینها نکات ظریفی هستند که باید به آنها توجه داشت. یک وقت انسان می‌خواهد از روی احساس و شعاری صحبت کند و یک زمانی هم هست که می‌خواهد منقز و مستدل بیندیشد و حکم دهد. اگر بگویم که ماجرای کوروش در تورات آمده که بلافصله با توجه به سببای کتب آسمانی، درمی‌یابیم خوانود درباره هیچ کسی با ذکر جزئیات سخن نگفته است. مثلا ما در قرآن درباره حضرت نوح(ع) و حضرت موسی(ع) زندگینامه نداریم و فقط درباره رسالتشان صحبت شده است. حتی در مورد فرعون و نمرود، درباره ظلم و ستمشان، به طور کلی صحبت‌هایی شده است. در مورد ابولهب و همسرش هم جدال و درگیریشان، به اختصار آمده است.اگر تورات را خاخام‌ها نوشته باشند که جای تأمل است که آنها بر چی، چه اساسی نوشته‌اند؟

منتها در این میان، یک ماجرای دیگر هم مطرح هست؛ چرا طی ۲۰۰۰ سال اخیر، مراکز به نام شرق‌شناسی، ایران‌شناسی، مصرشناسی، عرب‌شناسی، هندشناسی و ترک‌شناسی و در انگلستان پیدا شد؟ان آن هم زیر نظر امور خارجه؟ این مراکز فعالیت‌هایشان را بر اساس چه اهدافی شروع کردند؟ انگلستان را که نگاه می‌کنیم، یک کشور متجاوز است که قبل از جنگ جهانی اول، بر نیمی از دنیا سلطه استعماری داشته و هندوستان، عربستان، آفرقا بود. و در اختیار انگلستان بوده است. البته روسیه تزاری و فرانسه هم بر بخشی‌هایی از کشور تسلط داشتند…

**هدف انگلستان از ایجاد این مراکز شرق شناسی و انجام تحقیقات چه بود؟**

مسلماً به جز استعمار چیز دیگری نبوده است. در واقع انگلستان می‌خواست به مصری‌ها بگوید که تمدن و هویت شما، همین فراعنه هستند. به سوریه و عراق بگوید تمدن شما عیلمی است و تمدن دیرینه دارید! انگلستان قصد داشت برای هر جایی، یک شناسنامه جعلی بسازد که این شناسنامه جعلی برای تغییر و خدشه‌دار کردن هویت سرزمین‌ها بود. اگر انگلستان برای خودش می‌خواهد تاریخ بسازد، بسازد، چرا برای ما تاریخ می‌سازد؟ چرا به ترک و کرد و آذری می‌گوید: هویت شما ایرانی نیست؟ و به ما می‌گوید: شما، هندی‌ها و اروپایی‌ها آریایی هستید، ولی اعراب یا آنکه با ما در یک منطقه قرار گرفته‌اند هویت آریایی ندارند و ما و آنها دو قوم متضاد و متعارض هستیم؛این حرکت به منظور تکیه اقوام بر نژادشان و در مقابل هم قرار دادن اقوام مختلف است. این یک شگرد استعماری است. بسیاری از جمله علامه محمد اقبال لاهوری درباره این توطئه‌خاورشناسی و شرق شناسی مطالبی را نوشته‌اند. تحقیقات مرحوم آدوار سجد، از متفکران فلسطینی تحت عنوان شرق شناسی از کتاب‌های آرنده‌ای است که هم ماهیت استعماری مراکز شرق‌شناسی و هم شرق شناسان را روشن می‌سازد. مسلماً اینها برای مردم در اختیار گرفتن هر جایی،طبق برنامه‌ریزی دقیقی که تحت نظارت سیستم‌های اطلاعاتی امنیتی‌شان بوده، وارد این عرصه شده‌اند.بعدها هم با دانشگاه‌ها و امروز از شبکه‌های ماهواره‌ای و سایت‌ها و امثالهم برای تسلطشان بر دیگر فرهنگ‌ها استفاده می‌کنند.کارنامه غرب علیه بشریت سرچشمهٔ است اما ما باید به راوی و نویسندگان تاریخ کوروش دقت کنیم و ببینیم اینها چه کسانی هستند؟ چرا چنین تاریخی را می‌نویسند؟

**علامه اقبال لاهوری درباره توطئه انگلستان برای تسلط بر دیگر کشورها چه می‌گوید؟**
ایشان می‌گوید حرکت غرب، بسرای هویت‌زدایی مسلمین است. غربی‌ها به مسلمان ها درس ناسیونالیسیسم و ملیت‌گرایی می‌دهند تا امت اسلامی را در برابر هم قرار بدهند. البته این نکات را به شعر گفته است:

داد ز افرتگ و دلاویزی افرتگ

داد از حرکت چنگیزی افرتگ
او حرکت غرب را بدتر از چنگیز می‌داند. می‌دانید که اقبال جهان غرب و اسلام را می‌شناسد، فیلسوف و عارف و متفکر و مصلح بزرگی است. او در ک صحبتی از ماهیت استعماری غرب داشت.

**غرب از چه شیوه‌هایی برای اختلاف‌افکنی میان ملت‌ها استفاده می‌کرد؟**

به عنوان نمونه مثلاً موقعی که ناپلئون برای فتح مصر به این منطقه می‌رود، همراه خودش ۳۰ مورخ می‌برد تا تاریخ مصر را بنویسند!این مورخان وقتی برمی‌گردند، تمدن مصر را تمدن فراعنه اعلام می‌کنند. این مسئله در کتاب «تاریخ تمدن» ویل دورانت آمده است. کسی مثلعله حسین هم می‌گوید: هویت ما، هویت فرعون



«**تاریخ‌نگاری کوروش هخامنشی در بوته عیارسنجی**» در گفت‌وشنود با قاسم تبریزی

# کوروشِ امروز، ساخته یهودیان است

■ **سنامه صادقی**

ایران تاریخی دارد به درازای ۶ هزار سال و به قول بعضی ۸ هزار سال. در این مدت پادشاهانی آمده‌اند و مدتی خوش را بر مردمان این دیار تحمیل کرده و رفته‌اند. تمام سخن اینجاست که زمانه و کارنامه آنان را باید در روایتی ایرانی جست و نه بیگانه. مثلاً در میان روایاتی که از حکمرانان قلمداد شده است، از ۲۰۰ سال پیش، نام کوروش بسی برجسته گشته است. در حالی که درباره او جز چند سنگ‌نوشته و نیز تاریخ‌نگاری یونانی و ایضاً پرویاگنادی یهودی، چیزی در دست نیست. اساسا بر اساس کدامین نقل و روایت ایرانی باید او را بر دیگران ترجیح داد؟ وانگهی گزارش صحیح و موقی درباره او و همگانش در کجا آمده که بتواند راه را برای مقایسه و ترجیح ما

است! او در آن روزگارن تحت تاثیر تاریخ‌نگاری استعماری فرانسه بود اما بعدها به فرهنگ اسلامی بازگشت. همچنین می‌توان از رئیس تشکیلات اطلاعاتی فرانسه به نام «دوماراش کنستانتین بوش» هم نام برد که کتایش تحت عنوان «جنگ جهانی چهارم»، چاپ شده است. او از سال ۵۲، ماهی ۵۰ هزار دلار از ساواک کوروش می‌گرفت که نگذارد در فرانسه چیزی علیه ایران و یکسری مطالب علیه کمونیسم نوشته شود. او در خاطراتش می‌نویسد:در سال ۵۲ که صدام به طرف شوروی رفته بود و از آن وقت تا سال ۵۳ که در مسکو «انتخابات» عراق در پاریس گفتم؛ می‌خواهم رئیس سرویس اطلاعات و امنیت عراق را ببینیم. ترتیب ملاقات را برای من داد. رفته و به او گفتم: «شما چرا اینقدر خودتان را ذلیل می‌کنید. تمدن شما چرا ما باید از عرب‌ها جدا و یا آنها بد باشیم و به بهانه کوروش به آنها بد و بیراه بگویم؟! می‌روید از پاریس می‌روید از شوروی اسلحه می‌برید؟ بیایید از ما بخريد. شوروی‌ها وفادار نیستند».بعد می‌گوید:«متوجه شدم که در آن افاق می‌کروفن کار گذاشته‌اند و رفته پشت پنجره و میکروفن را از کار انداختم». او کار اطلاعاتی را در شکل فرهنگی می‌کرد.

**خودش اهل فن و بلد بوده!**

بله، بعد می‌گوید:«گفتم که از صدام هم برای من وقت بگیر». رفته و به صدام هم همین حرف‌ها را زدم و او قبول هم کرد و از آن به بعد هم با سرویس عراق کار کردم و هم به آنها اسلحه فروختم یا مثلاً پرفیسور پوپ جاسوس سازمان سیا بود. آنداشد هم منتشر شد. مجله مطالعات تاریخی عین سند ساواک را چاپ کرد که او جاسوس سیا در ایران بوده است که این مسئله دقت می‌خواهد.

**پوپ در ایران چه می‌کرد؟**

پوپ پیرامون ایران باستان کار می‌کرد و معتقد به وجود کوروش به ترتیبی که پیش‌تر به آن اشاره شد، بود اما می‌دانید که حرکت علمی در دانشگاه‌ها، تنها بر اساس اسناد و منابع و ماخذ مستند صورت می‌گیرد. وقتی حجمه فرهنگی‌ای شکل می‌گیرد، آن هم با فاصله ۲۶۰۰ و ۲۷۰۰



نمای متفاوت از مقبره منسوب به کوروش می‌تأ

نمای متفاوت از مقبره منسوب به کوروش می‌تأ ۳ سده قبل بر قدماء حضرت سلیمان خوانده می‌شد

**اصل بر این است که بوده. چرا انکار کنیم؟**
**به هر حال این فرد متعلق به این مملکت است. در زمان کوروش، این ایران باستانی که اینقدر عده‌ای از آن دم می‌زنند کجاست؟**
**از آسیای صغیر بگیرید تا عربستان و سوریه و لبنان و یمن، همه جزو قلمرو ایران بوده و در هر یک از این ممالک، پادشاهی بود و کوروش شاهنشاه آنها بود. اگر این سرزمین چنین وسعتی داشته چرا ما باید از عرب‌ها جدا و یا آنها بد باشیم و به بهانه کوروش به آنها بد و بیراه بگوییم؟**
**من بگویم پان آریانیسم و او بگوید پان عربیسم!**

**نقش پهلوی اول و دوم در احیای پدیده کوروش را تا چه میزان جدی ارزیابی می‌کنید؟**

سرجان ملکم با نوشتن کتاب تاریخ ایران آیین شاهنشاهی را با تعریف جدیدی مطرح کرد. یعنی بازگشت به ایران باستانی که امثال فتحعلی آخوندزاده از اعضای تشکیلات فراماسوئری یا میرزا آقاخان کرمانی با بیان ازلی هم مطرح می‌کردند. این قضیه در مشروطه گسترش پیدا کرد با ذکر این مسئله که هویت ما ایران باستان است. انگلستان با آوردن رضاخان در حقیقت آیین شاهنشاهی را تعریف کردند و برخی روشنفکران آگاهانه و ناگهی ناآگاهانه نتوانستند استبداد رضاخان را انکار کنند و اسمش را گذاشتند استبداد منور. در حقیقت اینها اصالت را از ملت، فرهنگ و تمدن و دین گرفتند و به شاه دادند و رضاخان کاریکاتور کوروش در ایران شد. در این دوره تمام شاهان ما با شعار ناسیونالیسم به کنار می‌روند. ناسیونالیسم هم فقط ایران است. نژادی که آریایی، زبان پارسی و سرزمین هم ایران است. در همان زمان انگلیسی‌ها بخشی از سرزمین ما در بلوچستان را جدا کردند و به آن طرف بخشیدند. از این طرف هم خود رضاخان بخشی از خاکمان را به کمال آتاتورک و انکار کرد. ترویج این ناسیونالیسم، ما را از بدنه جهان و امت اسلام جدا کرد و روح کینه و عداوت را نسبت به ایرانی‌ها بالا برد. با ذکر این مسائل که این افغانی است، این هندی است، این ترک است، این آذری است، این را است، این کرد است و این عرب است، بعد آمدند و در درون این ناسیونالیسم پان‌ایرانیسم و پان‌ترکیسم و پان‌عربیسم و امثال اینها را درست کردند.

همین جریان پان‌ناسیونالیسم ایرانی از دوره قبل از مشروطه شروع شد و امثال آخوندزاده شروع به دادن شعار تغییر خط می‌کردند که خط فارسی باید تبدیل به لاتین بشود. تقی‌زاده،میرزا آقاخان کرمانی، آخوندزاده، سعید نفیسی و … حتی احمد کسروی کتابی به نام «زبان پاک» دارد؛ اینجا هم همینطور است. آنها می‌خواستند اصالت را به شاه بدهند و به ما بگویند که از اینجا باید شروع کنید. لذا در نقد روایات تاریخی، ما باید با تیزبینی و دوراندیشی آنها را رصد کنیم. ما تاریخی داریم که در گذشته روند و سیر تحول و فراز و نشیبی داشته و از قرن چهارم تا قرن دهم، زبان فارسی زبان دوم جهان اسلام است. از طرفی بزرگان و علمای ما به عربی می‌نوشتند. اگر به قول جلال آل‌احمد همه مطالب به فارسی بود، همه آنها در جریان مغول از بین رفته بود. نقش اندیشمندان و ادبای ایرانی در ادبیات عرب هم قابل تأمل است. در حقیقت اسلام که به ایران آمد، ما نه تنها عقب نرفتیم که شکوفا و بزرگ شدیم. از این طرف تا مرز چین رفتیم. خدا رحمت کند حجت‌الاسلام علی دوانی را نقل می‌کرد که ما از چین (تبت) یک طلیه‌داشتم که می‌گفت: هر وقت ما می‌خواهیم مصیبت امام حسین (ع) را نقل کنیم، اوج مصیبتمان اشعار فارسی هستند.»

دوستم ما مرحوم آقای هدایت علیزاده از فعالان انجمن‌های اسلامی هم هر وقت به چین می‌رفت، یک چمدان کتاب‌های خطی فارسی از چین می‌آورد و برای اسکن به ما می‌داد و سپس اصل را به چین برمی‌گرداند. پس ما یک تمدن گسترده داریم. یک دوره استعمار هم داریم که دوره عقبنشینی است. اینها می‌آیند و دوره باستان را مطرح می‌کنند که خودشان تدوین کرده‌اند. آیا این توهین به مملکت ایران نیست؟

**سرتاج‌المی جریان در ادامه حرکتش به کجا می‌انجامد؟**

اسلام‌زدایی، هویت‌زدایی، تقلید از غرب. کلاه پهلوی بگذارد، چون فرانسوی‌های این شکلی هستند. کلاه لگنی بگذارد چون فلان جاک کلاه مردم این شکلی است و انواع و اقسام این نوع یک چمدان کتاب‌های خطی فارسی از چین می‌آورد، و برای اسکن به ما می‌داد و سپس اصل را به چین برمی‌گرداند. پس ما یک تمدن گسترده داریم. یک دوره هویتی ندارند که بدهند. به دولتمردان دوره پهلوی نگاه کنید؛ تقی‌زاده عامل انگلیس، علی دشتی عامل انگلیس، محمد فروغی که رئیس او فراماسوئری است. باقر کاظمی فراماسون، محمد ساعد مراغه‌ای وابسته به انگلیس، وثوق‌الدوله که عاقد قرارداد ۱۹۱۹ با ان رسوایی است، رئیس فرهنگستان است و احمد قوام فرامسون و … پهلوی بگذارد، رضاشاه نمی‌گرداند، بلکه او جاده صاف‌کن و نماد قدرت است. مدیریت مملکت دست چه کسی است؟ یک شخصیت مستقل در میان اینها پیدا کنید. از زمان کودتا، اولین فرد در کنار رضاخان، سیدضیالدین طباطبایی است که عامل انگلیس است و با صهیونیست‌ها کار می‌کند!

البته خودش به این مسئله افتخار می‌کند. یک مصاحبه‌ای کرده بود که من در سال ۴۵ آن خوانده‌ام. به احتمال قوی مصاحبه با مجله «سپید و سیاه» بود. در آنجا گفته بود:«ما دیدیم که انگلیسی‌ها در اینجا قدرت دارند و آمدیم و با آنها همکاری کردیم. بالاخره مملکت باید تغییر می‌کرد.» خود رضاخان هم که عامل انگلیس است. مصدق که جزو مشاوران رضاخان بود به این مطلب اشاره می‌کند. حتی یحیی دولت‌آبادی

و محمدصادق طباطبایی که رئیس مجلس شد، هم می‌گویند. رضاخان گاهی در جلسات می‌گفت که انگلیسی‌ها مرا سر کار آوردند، ولی نمی‌دانستند با چه کسی طرف هستند. من آمدم که خدمت کنم. آقای عبدالحسین زرین کوب هم در کتاب «روزگارن» به انگلیسی بودن رضاخان اشاره کرده است. یکی از کسانی که در مدیریت این دوره مؤثر است اردشیر جی هست؛ جاسوس حرفه‌ای انگلستان در ایران. او در سال ۱۲۷۲ به ایران آمد. یک وصیتنامه ۳۵ صفحه‌ای دارد و در آن می‌نویسد که من سه مأموریت داشتم: ۱-کارمند سیاسی سفارت شوم. ۲- با رجال سیاسی ایران ارتباط بگیرم و به انگلستان گزارش بدهم. ۳-زررتشتیان ایران را سامان دهم. اگر چه قبل از او «مان کی جی» هم به ایران آمده بود که چون مربوط به دوره رضاخان نمی‌شود به او نمی‌پردازیم. اردشیر جسی همچنین در وصیتنامه‌اش نوشته که سال ۱۲۹۶ رضاخان را در قزاق‌خانه پیدا می‌کند و بسا او ارتباط دارد و وقتی کودتا صورت می‌گیرد، مشاور پنهان رضاخان بوده است. او نهایتاً در سال ۱۳۱۱ فوت می‌شود و پسرش شاپور ریپوتر که در آن زمان در انگلستان درس می‌خواند، در سال ۱۳۲۰ به ایران بر می‌گردد و تا ۱۳۵۷ در کنار محمدرضا پهلوی می‌ماند. او تشدید فرودست در خاطراتش این مطلب را می‌نویسد ولی در خاطرات اسدالله علم هم آمده است که در سال ۱۳۵۳ روزنامه‌ها اعلام کردند که شاپور ریپوتر در واردات شکر ۳۰۰ میلیون تومان سوءاستفاده کرده است. وقتی این مطلب اعلام شد، شاپور ریپوتر نزد من آمد و گفت: «چرا این را نوشته‌اند؟ همه دارند استفاده می‌کنند. چرا مال مرا نوشته‌اند؟» به او گفتم: «علیحضرت فرمودند.» نگاهی به من کرد و گفت:«می‌خواهم خاطرات پدرم را چاپ کنم.» «در این خاطرات مسائلی وجود دارد.» گفت: «به هر حال من می‌خواهم چاپ کنم.» علم می‌گوید:«رقم و به اعلیحضرت گفتم.» اعلیحضرت گفت:«در آن خاطرات چیزی‌هایی هست. باید ببینیم چه مطالبی را می‌خواهد چاپ کند.» البته آن خاطرات را ریپوتر چاپ نکرد و بالاخره به شکلی راضی‌اش کردند. منظور از بیان این مطلب این است که وقتی می‌گویم وابسته از زنان خودمان نیست بلکه بر اساس اسناد و مدارک الی امامشالله است. مجموعه اسناد دوره رضاشاه، ۱۶۷ هزار سند است که به جا مانده و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی آنها را چاپ می‌کند.

**علت طرح مجدد پرستش کوروش در سالروز تولدش برای چیست؟**

بعد از انقلاب رتشتی‌ها، مسیحی‌ها و یهودی‌ها همچنان در ایران هستند، منتها چون اکثریت قریب به اتفاق مردم مسلمان بودند، حکومت جمهوری اسلامی شد. غرب تا اینجا در سه مرحله شکست خورد؛ ۱-شکست توطئه ایران باستان در پی تغییر هویت ایرانی. ۲-شکست اقتصادی، نظامی و اقتدار او در ایران چون دوره محمدرضا روزانه ۶ میلیون بشکه نفت فروخته می‌شد و معادن هم دست آنها بود و در اسناد لانه جاسوسی هم آمده که ۳۵ هزار مستشار امریکایی در ایران داشته‌اند؛ البته به غیر از مستشاران انگلیسی و اسرائیلی. جریان فراماسوئنی، لاینز، تشکیلات روتاری، توضیح اخلاقی، گروه صلح و تشکیلات استعماری سیکلار امریکایی در ایران فعالیت‌ها داشتند؛ البته به بودند که اسنادش منتشر شده است. ۳- احیای اسلام در جهان اسلام.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، در جهان اسلام خیزش پیدا آمد که مرکزیت آن در ایران بود. اینها در ابتدا از طریق احزاب، گروهک‌های منافقین و امثالهم مثل حزب ایران و حزب ملت ایران و رنجبران و پیشکار و چریک‌های فدایی خلق فعالیت‌هایی کردند اما نهایتاً به شکست مواجه شدند. بعد از آن هم جنگ را شروع کردند که ملت ایران هشت سال با تمام مشکلات در مقابل آن ایستادگی کرد. بعد از آن تهاجم فرهنگی را آغاز کردند. زمینه‌های این کار هم در سال ۶۴ فراهم شد، اما در سال ۶۸ از طریق رادیو، دانشگاهیان و سرمقاله روزنامه‌ها گسترش یافت که علیه قرآن، اسلام و حتی دین و روحانیت و شیعه مطالبی را منتشر کردند. از طرفی جریان‌سازی‌های موازی از قبیل القاعده و طالبان و داعش راه انداختند که به نام اسلام جنایاتی کنند که چهره‌ای خشن از اسلام به دنیا معرفی شود اما نتوانستند در ایران نفوذ کنند لذا محاصره اقتصادی را که کارتر از سال ۵۹ شروع کرده بود، رسوای جمهور بعدی هم دادند. این محاصره هم خیلی نتوانست

کامه‌شور را با درآورد در نتیجه برای ادامه این جنگ جاسوسی اقتصادی را هم کلید زدند. اینها چون دیدند که اقداماتشان جواب نداد برای هویت‌زدایی، بهائیت و وهابیت را فعال کردند و عرفان مسادی و درویش‌یازی را راه انداختند و ابتذال و تباهی را به شکل‌های مختلف مطرح کردند. مدتی بسا مطرح کردن باک در تبریز جوانان را به آن سمت سوق دادند. حالا هم به این سمت. هر چند در این حرکت آسیب‌هایی وجود دارد ولی این حرکت هم به سامان نمی‌رسد چون پایه مردمی و اساس ندارد. البته این به آن معنا نیست که نادیده بگیریم بلکه باید درباره خطر آریایی و تحلیل داشته باشیم.

**با تشکر از فرصتی که در اختیارمان قرار دادید.**